

## (الخلافة الإلهية والحكم) ..

### خلافت الهی و حکومت

وأيضاً يحاول ذلك البعض التشكيك في دين الله بالقول: إذا كان هناك خلفاء لله سبحانه في أرضه نصبهم الله وجعلهم، فلماذا لم يحكم منهم سوى قلة؟

عدهای می کوشند با سخن زیر، در دین خدا ایجاد شبهه نمایند: اگر خداوند سبحان جانشینانی بر زمین دارد که خود خدا آنها را منصوب نموده است، پس چرا فقط عدهی کمی از آنها حکومت کرده‌اند؟

وفي هذا سألت العبد الصالح (عليه السلام) فقلت: يقولون: كيف يكون خليفة ولم يحكم ممن تقولون عنهم خلفاء سوى قلة، فكيف يكون خليفة من دون أن يحكم.

در این مورد از عبد صالح (علیه السلام) سؤال کردم و گفتم: آنها می‌گویند: چگونه است که فقط تعداد اندکی از کسانی که شما به خلافت آنها اعتقاد دارید، حکومت یافته‌اند؟ چه طور ممکن است آنها بدون دستیابی به حکومت و فرمان‌روایی، خلیفه باشند؟

فأجابني (عليه السلام): (الخلافة لا تعني الحكم فقط، بل الحكم أهون شيء فيها، خليفة فلان الحقيقي ماذا يعني؟ الخليفة هنا تعني أنه الخليفة الحقيقي. اقرأ رد الملائكة بتدبر؛ لأنهم كانوا يعرفون ماذا أراد الله بالخليفة).

وی (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «خلافت فقط به معنای حاکمیت و حکومت‌داری نیست؛ بلکه حکومت، پایین‌ترین چیز در آن است. «جانشینی فلان کس، واقعی است» یعنی چه؟ خلیفه در اینجا به معنی خلیفه‌ی واقعی است. پاسخ ملائکه را با دقت بخوان؛ زیرا آنها می‌دانستند منظور خداوند از خلیفه و جانشین چیست.»

فقلت: نعم مولاي، أتعلم منك بفضل الله.

گفتم: آری مولای من. به فضل خدا از شما یاد می‌گیرم.

**فقال (عليه السلام): (المراد بالخليفة هنا هو من يقوم بمقام من استخلفه، ولذا فالملائكة تجدهم تكلموا بالتسبيح والحمد والتقديس، (نسبحك، نحمدك، نقديسك) (1) التسبيح أي التنزيه، الحمد هو الثناء، التقديس هو الطهارة. فمن يسبح الله يطلب هو أن يُسبَّح، ومن يحمده الله يطلب هو أن يكون محموداً، ومن يقديس الله يطلب هو أن يتقدس. فالملائكة قالوا لماذا لا تجعلنا نحن خلفاءك وخصوصاً أننا مثلك الآن مسبحون محمودون مقدسون؛ لأننا سببحناك وحمدناك وقديسناك.**

فرمود: «در اینجا مراد از خلیفه، کسی است که در مقام شخصی که به وی خلافت بخشیده، قرار گرفته است (مقام قائم مقامی)؛ لذا فرشتگان را می بینی که با تسبیح و حمد و تقدیس سخن گفتند (نسبِّحک و نحمدک و نقديسک)<sup>۲</sup>. تسبیح یعنی تنزیه<sup>۳</sup>، حمد یعنی مدح و ستایش، تقدیس هم همان پاک شمردن است. کسی که خدا را تسبیح می گوید، طالب آن است که خودش تسبیح شود؛ کسی که خدا را حمد می گوید، طالب آن است که خودش حمد و ستایش شود و کسی که خدا را تقدیس می نماید، خواهان آن است که خودش پاکیزه شمرده گردد. ملائکه گفتند چرا ما را جانشینان خودت قرار نمی دهی، خصوصاً آن که اینک ما همانند خودت، تسبیح شونده (مسبِّح)، ستایش شونده (محمود) و به پاکی یاد شده (مقدس) هستیم؛ زیرا ما تو را تسبیح کردیم و ستودیم و مقدس شمردیم.

**إذن، فالخليفة ليس مجرد شخص تم اختياره عبثاً وحاشا لله، بل لابد من توفر صفة أساسية فيه وهي أن يكون صورة الله في الخلق، بدون أن يكون صورة لا يكون خليفة، لابد أن يكون كحد أدنى مسبِّحاً محموداً مقدساً، أو لنقل لابد أن يحمل الحد الأدنى من هذه الصفات. ولذا فالملائكة قالوا: هذا الذي تريد جعله خليفة (يُفسدُ فيها وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ)، إذن هو ليس مثلك، ليس مسبِّحاً ولا محموداً ولا مقدساً، كيف إذن تجعله خليفة؟**

بنابراین خلیفه، صرفاً شخصی که خداوند از روی بیهودگی او را انتخاب کرده، نیست! - حاشا لله - بلکه وی حتماً باید از یک ویژگی و قابلیت اصلی برخوردار باشد که همان «صورت خدا در خلق» است. وی اگر صورت خدا نباشد، خلیفه نخواهد بود. او حتماً باید در پایین تر حدش، تسبیح شده، حمد شده و پاک شده (مسبِّح، محمود و مقدس) باشد. یا به عبارت دیگر باید واجد نازل ترین

1. اشاره الى ما قالته الملائكة في قوله تعالى: (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) البقرة: 30.

۲ «در سخن خدای تعالی، اشاره دارد به آنچه که ملائکه گفتند - و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه ای قرار می دهم. گفتند: آیا کسی را قرار می دهی که در آنجا فساد کند و خونها بریزد و حال آن که ما به ستایش تو تسبیح می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم؟ گفت: آنچه من می دانم شما نمی دانید. (بقره: 30)»

۳ - تنزیه: هر نسبت سوء و عیب و آلودگی را از ساحت الهی دور دانستن. (مترجم)

حد این صفات باشد. لذا فرشتگان گفتند: این کسی که می‌خواهی او را خلیفه کنی: «(در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد)»؛ بنابراین او مثل تو نیست، نه تسبیح شده (مسیح) است، نه محمود و نه مقدس؛ لذا بر چه اساسی او را خلیفه می‌گردانی؟

هم استخدموا معرفتهم بالقانون الإلهي وعارضوه سبحانه وتعالى بقانونه، ولكن الذي وقعوا فيه هو خطأ في تشخيص المصداق، فهم حسبوا أنّ كل روح يركب بجسد من العالم الجسماني وتكون عنده الشهوات سيسقط فيها وترديه، ولكن الله نبههم أنّي أعلم ما لا تعلمون.

آنها از شناختی که نسبت به قانون الهی داشتند استفاده کردند و با همان شناخت، به مخالفت با قانون خدا برخاستند؛ ولی فرشتگان در چیزی دچار اشتباه شدند که همان، تشخیص مصداق بود. آنها گمان می‌کردند هر روحی که به جسمی از عالم جسمانی وارد شود و دارای امیال دنیوی باشد، در آن به ورطه‌ی سقوط می‌افتد و منحط می‌شود، ولی خداوند آنها را آگاه ساخت که «(من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید)».

ما هو الذي يعلمه سبحانه وتجهله الملائكة وسيبب خرق هذه المعرفة لدى الملائكة، وهي أنّ كل روح مخلوق يتصل بجسم مادي وتكون عنده شهوات ينشغل بها، ولا يكون مسبحاً ولا محموداً ولا مقدساً؟ الذي يعرفه سبحانه وتعالى (قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) بينه في الآيات الأخرى (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) كلها، ليس بعضها فيقع من جهة جهله ببعضها، هذه المرة كلها، هذا المخلوق مؤهل لمعرفة كل الأسماء، هذا المخلوق مؤهل أن يكون هو الله في الخلق.

آن چیست که خداوند سبحان می‌دانست و فرشتگان نسبت به آن بی‌اطلاع بوده‌اند و باعث نقض شدن شناخت ملائکه گردید؟ و شناخت ملائکه این بود که: الزاماً هر روح آفریده شده‌ای که متصل به جسم مادی و دارای امیال دنیوی باشد، به آنها مشغول می‌گردد و (در نتیجه) تسبیح شده، حمد شده و تقدیس شده (مسیح و محمود و مقدس) نخواهد بود. چیزی که خدای سبحان می‌داند: «(گفت: آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید!)»، در آیات دیگر بیان شده است: «(و همه‌ی اسمها را به آدم آموخت)». همه‌ی اسمها را و نه برخی از آنها را؛ تا مبدا از ناحیه‌ی جهلی که نسبت به برخی از آنها دارد، سقوط کند؛ این بار تمام آنها را آموخت! این مخلوق استعداد شناخت همه‌ی اسماء را دارد؛ این مخلوق استعداد آن را دارد که «الله در خلق» (تجلی خداوند در خلق) شود.

إذن، فهذا المخلوق - وليس غيره - هو فقط الذي يمكن أن يقهر الشهوات وإن ركبت فيه لأنه روح الله (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) (4)، هذا المخلوق مؤهل أن يكون لاهوتاً في الخلق.

لذا فقط اين مخلوق - و نه غير از او - تنها کسی است که می تواند شهوات را سرکوب و منکوب کند - حتی اگر در وی قرار گرفته باشند- زیرا او همان روح خداست: «و از روح خود در آن دمیدم» (5). این مخلوق شایستگی آن را دارد که لاهوتی در میان خلق باشد.

ولهذا تجده سبحانه يبين للملائكة ما اشتبه عليهم ويعرفهم بهوية هذا المخلوق لكي يعرفوا أنهم قد وقعوا في خطأ بالتشخيص، وسبب خطأهم أنهم لم يعلموا أو يعرفوا مخلوقاً يعرف كل الأسماء (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (6).

پس می بینی که خدای سبحان آنچه را که در مورد آن به خطا رفتند، برای شان تبیین می نماید و آنها را با هویت این مخلوق آشنا می سازد تا بدانند که در تشخیص مصداق به اشتباه افتاده اند. سبب اشتباه فرشتگان این بود که آنها نمی دانستند مخلوقی وجود دارد که تمام اسماء را می داند؛ و چنین مخلوقی را نمی شناختند. «و همه ی اسمها را به آدم آموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه نمود و گفت: اگر راست می گوئید مرا به این اسمها خبر دهید» (7).

هنا انكسر الملائكة، و علموا أنهم وقعوا في خطأ تشخيص المصداق في الخارج ، فهم كما قال أهل البيت (عليهم السلام) نظروا إلى طينة آدم (8) ولم ينظروا إلى روحه، أي إنهم نظروا إلى تركيب روح في جسد مادي فظنوا أن هذه الروح حالها حال كل روح تركب في جسد مادي، فتشغلها الشهوات عن التسبيح والحمد والتقديس، إذن فكيف

4. الحجر: 29.

5 - حجر: 29.

6. البقرة: 31.

7 - بقره: 31.

8. وكونه من أديم الارض، وبالتالي يكون حاله حال من كان فيها ممن سبقه، عن أبي جعفر (عليه السلام)، أنه قال في قول الله عز وجل: (وإذ قال ربك للملائكة إني جاعل في الأرض خليفة قالوا أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك قال إني أعلم ما لا تعلمون)، قال: (كان في قولهم هذا منة على الله لعبادتهم، وإنما قال ذلك بعض الملائكة لما عرفوا من حال من كان في الأرض من الجن قبل آدم، فأعرض الله عز وجل عنهم، وخلق آدم ع وعلمه الأسماء ..) مستدرک الوسائل: ج 9 ص 324.

يكون خليفة وهو غير مسبح ولا محمود ولا مقدس؟! ولهذا اعتراضوا ، فلما عرفوا أنهم أخطأوا في تشخيص المصدق، وإنّ هذه الروح ليس كغيرها ندموا وانكسروا (قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) (9).

اینجا فرشتگان شکست خوردند و دانستند که در تشخيص مصداق خارجی آن، به بیراهه رفته‌اند. همان طور که اهل بیت (علیهم السلام) فرموده‌اند، آنها به گل آدم نگاه کردند<sup>۱۰</sup> و به روحش نگاه نمودند؛ یعنی آنها به وارد شدن روح به جسم مادی نگرستند و پنداشتند که وضعیت این روح همانند وضعیت هر روح وارد شده به بدن مادی، خواهد بود و شهوات او را از تسبیح و حمد و تقدیس بازمی‌دارد؛ پس چگونه می‌تواند خلیفه باشد در حالی که او نه تسبیح شده (مسبح) است، نه حمد شده (محمود) و نه مقدّس؟! و به همین دلیل اعتراض کردند. اما وقتی فهمیدند در تشخيص مصداق به خطا رفته‌اند و این روح مانند بقیه نیست، ندامت آنها را فرا گرفت و سرافکنده شدند: «گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست، تویی دانای حکیم»<sup>۱۱</sup>.

ولهذا أقول لكم: كم حريّ بالإنسان أن يتأني في اتخاذ موقف سلبي أو إيجابي تجاه أمر ما، ما لم يتضح له بجلاء حقيقة هذا الأمر، فالمفروض أن يلجأ الإنسان إلى الله ليعرفه ما غاب عنه وبالتالي يكون موقفه فيما يرضي الله. كم مرة تحكمون على أمر ومن ثم بعد مدة ليست ببعيدة يتبين لكم خطوكم في الحكم (قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

به همین دلیل است که به شما می‌گویم: چه قدر شایسته است که انسان در موضع‌گیری مثبت یا منفی نسبت به هر چیزی، تا زمانی که حقیقت موضوع، به روشنی برایش آشکار نشده باشد، با احتیاط و طمأنینه حرکت کند. انسان باید به خدا پناه ببرد (و از او درخواست کند) تا او را نسبت به آنچه به آن شناختی ندارد، باخبر سازد و در نتیجه، موضع‌گیری او مورد رضای خداوند باشد. تا حالا چند بار شده که در مورد موضوعی قضاوت کرده‌اید ولی پس از مدتی نه چندان طولانی اشتباه شما در داوری نمایان شده است؟! «گفتند: منزهی تو ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست، تویی دانای حکیم»<sup>۱۱</sup>.

9. البقرة: 32.

۱۰ از امام ابو جعفر. زمین آفریده شده و لذا حال و روز او همچون کسانی است که پیش از او بوده‌اند (خاک روی) و این که از ادیم - وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ «: محمد باقر درباره‌ی این سخن خدا که «: فرمود « بَحْمَدِكَ وَتَقْدَسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» در این سخن آنها، متنی بر خدا به خاطر عبادت‌هایشان (مستتر) بود، و برخی ملائکه هنگامی که وضعیت کسانی از جن قبل از آدم که بر زمین هستند را دریافتند، این سخن را گفتند)؛ ولی (خداوند از آنها اعراض نمود و آدم را بیافرید و اسماء را به او آموخت. مستدرک الوسائل: جلد 9 صفحه 324. ....

. وكونه من أديم الارض، وبالتالي يكون حاله حال من كان فيها ممن سبقه، عن أبي جعفر (عليه السلام)، أنه قال في قول الله عز وجل: (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ)، قال: (كان في قولهم هذا منة على الله لعبادتهم، وإنما قال ذلك بعض الملائكة لما عرفوا من حال من كان في الأرض من الجن قبل آدم، فأعرض الله عز وجل عنهم، وخلق آدم ع وعلمه الأسماء ..) مستدرک الوسائل: ج 9 ص 324.

- و این که از ادیم (خاک روی) زمین آفریده شده و لذا حال و روز او همچون کسانی است که پیش از او بوده‌اند. از امام ابو جعفر محمد باقر ع درباره‌ی این سخن خدا که: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» فرمود: «در این سخن آنها، منتهی بر خدا به خاطر عبادت‌هایشان (مستتر) بود، و برخی ملائکه هنگامی که وضعیت کسانی از جن قبل از آدم که بر زمین هستند را دریافتند، این سخن را گفتند؛ (ولی) خداوند از آنها اعراض نمود و آدم را بیافرید و اسماء را به او آموخت ...». مستدرک الوسائل: جلد 9 صفحه 324.